

همراه با دایرة المعارف فقه اسلامی

اجبار

تعریف اجبار

اجبار در لغت به معنای قهر و اکراه است^۱ و در اصطلاح شرعی خارج از معنای لغوی آن نیست. در فقه الرضا آمده است: جبر، همان «کُره» است... یعنی کسی را بر کاری که خوشش نمی آید وادار کردن.^۲ در خبری از عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) در بیان فرق اجبار و اکراه آمده است: «... الجبر من السلطان، و یکون الاکراه من الزوجة و الأم و الأب...»^۳؛ اجبار از ناحیه سلطان و اکراه از سوی امثال زوجه و مادر و پدر است.

واژگان مرتبط با اجبار در کتاب جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. اکراه: معنای اکراه طبق تعریف لغویون، مساوی با اجبار است و تنها فرق اجبار

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. فقه الرضا، ص ۳۴۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۲۳۵-۲۳۶، باب ۱۶ از ابواب کتاب الایمان، ح ۱.

و اکراه در این است که بعضی از محققان^۴ مانند سید کاظم یزدی، اکراه را اعم از اجبار دانسته و معتقدند اجبار عبارت است از وادار کردن کسی بر انجام دادن کاری و تهدید او بر ترك آن، در حالی که اکراه با وادار کردن کسی بر کاری بدون تهدید بر ترك آن نیز صادق است، مانند آنکه پدر یا مادر از فرزند خود یا زوجه از همسر خود چیزی را طلب کند در حالی که مجبور به آن نیست، ولی می خواهد رضایت آنان را داشته باشد و مخالفت نرزد. از همین باب است طلاق دادن همسر به قصد مدارا و هماهنگی با او، روایت عبدالله بن سنان که پیش تر گذشت به همین معنا اشاره دارد.

۲. اضطرار: اضطرار به چند معنا آمده است که در بعضی از معانی با اجبار مترادف و در بعضی دیگر، مترادف و تناسبی با آن ندارد. اضطرار، به معنای بی اختیار بودن است؛ مانند کسی که دچار رعشه و لرز شده و بی اختیار می لرزد، و نیز اضطرار به معنای اقتضای ضرورت بر انجام کاری بدون اینکه کسی او را وادار به آن کند؛ مانند اضطرار به فروش خانه به منظور حفظ نفس یا ادای دین، که مرادف با اجبار نیست اما اگر اضطرار به کاری به سبب تحمیل شدن از ناحیه دیگری و تهدید بر ترك آن کار باشد، مساوی با اجبار است و اکراه نیز بر آن صدق می کند.^۵

۳. رضا و اختیار: اختیار در لغت به معنای برگزیدن است.^۶ فقها گاهی واژه اختیار را به معنای انجام دادن کاری را از روی رضایت و طیب نفس در مقابل کراهت و گاهی به معنای مقابل اجبار و الحاء به کار می برند.^۷ رضا نیز در لغت به معنای اختیار و انتخاب^۸ است، گاهی به معنای اذن و قبول و تسلیم آمده است.

۴. حاشیة المكاسب، سید محمد کاظم یزدی، ج ۲، ص ۴۲.

۵. همان، ص ۴۴.

۶. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۵۷-۲۵۹.

۷. مصباح الفقاهه، ج ۳، ص ۲۸۱.

۸. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۷۰۷.

۴. الجاء: در لسان العرب آمده است: الجاء إلى الشيء؛ یعنی او را ناگزیر به انجام کاری کرد؛ مثل پناه بردن به دژ در وقت احساس خطر برای حفظ جان^۹.
 در فروق اللغویه آمده است: الجاء، فقط در مورد رفتارهایی صدق می‌کند که انسان، چاره‌ای جز آن نداشته باشد؛ مانند خوردن مردار هنگام شدت گرسنگی و دویدن روی خار به هنگام ترس از درندگان، در این موارد الجاء مساوی با اضطرار است^{۱۰}.

۵. ضغط: این واژه در لغت به معانی ضیق، شدت، اکراه، قهر آمده است.^{۱۱}

احکام شرعی اجبار

اجبار یا مشروع و برحق است مثل اجبار شخص بدهکاری که امروز و فردا می‌کند و بدهی خود را نمی‌دهد از سوی قاضی یا حاکم به پرداخت دیونش یا اجبار مفلس به فروش اموالش و دادن آنها به طلبکاران، یا اجبار محتکر به فروش اطعمه و اجناس. گاهی اجبار نامشروع و ناحق است و آن هر اجباری است که شارع مقدس آن را اجازه نداده باشد و مصلحتی که مقتضی الزام به اجبار باشد در آن وجود نداشته باشد یا رفع ضرری یا دفع ظلمی که مقتضی آن موجود نباشد.

شهید اول درباره شوهری که همسر خود را مجبور به خلع و بخشش مهر کند می‌گوید: «مرتکب حرام شده و با بذل مهر از سوی زوجه، مالک آن نمی‌شود».^{۱۲}
 اجبار حاکم جائز مردم را به فروش زمین یا خانه‌شان یا به ترك مباحات حیات شده، از موارد اجبار نامشروع است.

۹. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۳۷.

۱۰. معجم الفروق اللغویه، ص ۶۶.

۱۱. لسان العرب، ج ۸، ص ۶۷.

۱۲. اللعة الدمشقیة، ص ۱۹۹.

اجبار مشروع و به حق، گاهی واجب است، چنانکه برخی از فقها فتوا داده‌اند اگر حج و زیارت پیامبر اکرم (ص) متروک شده باشد حاکم باید مردم را به آن اجبار کند. اجبار بدهکار مماطل - اگر توانمند باشد به پرداخت دیونش - نیز از این قبیل است.

گاهی اجبار به حق و مشروع، جایز است؛ مثلاً حاکم می‌تواند کسانی را که در اموالی شریکند - در صورتی که یکی از شرکا حصه و سهم خود را طلب کند - به تقسیم مال مشترک اجبار کند، مشروط به اینکه با این تقسیم، ضرری متوجه سایر مالکان نشود یا می‌تواند در موارد شفعه، مشتری را به ترك معامله به نفع شفیع، مجبور کند.

دارندگان حق اجبار

حق اجبار گاهی فقط برای شارع است و افراد دیگر هیچ دخالتی در آن ندارند؛ مانند تکالیف الهی بر بندگان از جمله احکام میراث، واجبات شرعی مثل زکات و امثال آن. پیامبر (ص) و امام (ع) نیز چنین حقی را دارند؛ زیرا ولایت علی الاطلاق بر جان و مال مردم دارند.

گاهی شارع حق اجبار را برای مصلحتی یا دفع ظلمی، به کسانی مانند نایب خاص یا عام امام یا قاضی یا حاکم یا ولی - نسبت به کسانی که بر امور آنها ولایت دارد - یا به زوج در بعضی از امور زوجه اش یا به صاحبان بعضی از حقوق نسبت به کسانی که حقوقی بر ذمه آنهاست، سپرده است.

اجبار از سوی حاکم یا قاضی: بین فقها هیچ اختلافی نیست در اینکه حاکم حق اجبار در امور عدیده‌ای را دارد از جمله:

۱. اجبار زوج ناشز به پرداخت نفقه و ادای حقوق زوجه: فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که حاکم می‌تواند زوج ناشز را بر ترك نشوز و ادای حقوق زوجه و دادن

نفقه به او مجبور کند، عده ای معتقدند که حاکم فقط می تواند زوج را بر دادن نفقه اجبار کند. ۱۳ عده ای دیگر اعتقاد دارند که حاکم شرع علاوه بر اجبار می تواند با صلاحدید خود زوج را تعزیر کند و از مال او به زوجه نفقه بدهد، هر چند با فروختن املاک او باشد^{۱۴}. بعضی تصریح کرده اند که حاکم می تواند در صورتی که زوج از دادن نفقه به زوجه ممانعت کند، وی را مجبور به طلاق کند و در صورت اصرار او، حاکم می تواند زوجه را در صورت درخواست خودش، غیباً طلاق دهد. ۱۵ (ر. ک: مدخل طلاق)

۲. اجبار به پرداخت نفقه اقارب: فقها اتفاق نظر دارند بر اینکه حاکم می تواند کسی را که نفقه نزدیکانش مانند پدر و مادر یا فرزند بر او واجب است، در صورت تمکن مالی و امتناع او، مجبور به پرداخت نفقه آنها کند. ۱۶ همچنین اگر مالک حیوانات از تعلیف آنها خودداری کند حاکم می تواند او را به دادن علوفه یا فروش آنها یا تذکیه آنها - اگر حلال گوشت باشند - مجبور کند. ۱۷ (ر. ک: مدخل نفقه).

۳. اجبار کسی که زوجه خود را ایلا کرده به طلاق او: حاکم می تواند زوج ایلاء کننده را در صورتی که بعد از تمام شدن مدت ایلاء از مراجعه به همسر یا

۱۳. الکافی فی الفقه، ص ۱۷۷؛ نهایی المرام، ج ۱، ص ۴۲۸؛ کشف اللثام، ج ۷، ص ۵۲۰.
۱۴. التحفة السنیة، ص ۲۸۲ (مخطوط)؛ الحدائق الناضرة، ج ۲۴، ص ۶۱۹؛ جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۲۰۷.
۱۵. المقننه، ص ۵۱۹، غنیة النزوع، ص ۳۵۳؛ منهاج الصالحین، خوبی، ج ۲، ص ۲۸۸ - ۲۸۹، م ۱۴۰۶.
۱۶. الکافی فی الفقه، ص ۱۷۷؛ الخلاف، ج ۵، ص ۱۲۹، م ۳۲؛ المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۶، ص ۲۲ و ۳۵؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۳؛ جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۳۸۸.
۱۷. المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۶، ص ۴۷؛ المختصر النافع، ص ۲۲۰؛ قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۱۱۸؛ ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، ج ۳، ص ۲۹۰ - ۲۹۱؛ مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۸، ص ۵۰۲؛ جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.

طلاق او امتناع کند، مجبور به طلاق کند. اصل این مسئله مورد اتفاق فقهاست، تنها اختلاف در این است که آیا زوج مولی تعییناً بر طلاق اجبار می شود یا به نحو تخییر به یکی از دو امر - طلاق یا مراجعه به همسر - اجبار می شود؟ مشهور گفته اند که زوج مولی بین انتخاب طلاق یا مراجعه به همسر و دادن کفاره مخیر است^{۱۸} و برای مدعای خود به ظاهر این آیه کریمه استناد کرده اند:

لَلَّذِينَ يُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَبَيُّسُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَأَنْتَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَانْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^{۱۹}؛

آنان که با زنان خود ایلا کنند چهار ماه انتظارکشند، اگر بازگشتند خداوند آمرزنده و مهربان است و اگر عزم طلاق کردند خداوند به گفتار و کردارشان شنوا و داناست.

در این آیه، چهار ماه انتظار، رجوع به همسر و عزم بر طلاق به نحو تخییری مطرح شده است. همچنین به روایات نیز استناد شده است، خصوصاً روایت صحیح حماد از حلبی که از امام صادق (ع) نقل کرده است:

أَيُّمَا رَجُلٍ أَلَى مِنْ امْرَأَتِهِ ... وَانْ كَانَ بَعْدَ الْأَرْبَعَةِ الْأَشْهُرِ ثُمَّ يَجْبِرُ عَلَيَّ أَنْ يَفِيءَ أَوْ يَطْلُقَ^{۲۰}؛

هرگاه مردی همسر خود را ایلا کند؛ بعد از چهار ماه، یا بر مراجعه به همسر و دادن کفاره و یا بر طلاق دادن همسر اجبار می شود.

اما به نظر بعضی از علمای متقدم، حاکم، زوج مولی را تعییناً به امر طلاق اجبار می کند مشروط بر اینکه از مراجعه به همسر و دادن کفاره یا طلاق بعد از

۱۸. الخلاف، ج ۴، ص ۵۱۵، ۸م؛ شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۸۶، مختلف الشیعه، ج ۷، ص ۴۴۰؛ مسالک الافهام، ج ۱۰، ص ۱۴۱-۱۴۳؛ جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۱۹. بقره، آیات ۲۲۶-۲۲۷.

۲۰. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۳۴۷، باب ۸ از ابواب ایلاء، ح ۱.

انقضای مدت ایلاء، امتناع ورزد. ^{۲۱}(ر. ک: مدخل ایلاء)

۴. اجبار مظاهر -ظهار کننده- بر طلاق: مردی که همسر خود را ظهار کند و همسر او ترافع نزد حاکم ببرد، حاکم به زوج سه ماه مهلت می دهد تا با همسرش آمیزش کند و اگر در این مدت با همسرش آمیزش نکرد، به نظر مشهور حاکم می تواند مرد را به نحو تخییر به رجوع به همسرش و دادن کفاره یا طلاق او مجبور کند، اما تعییناً بر هیچ کدام از این دو کار مجبور نمی شود. ^{۲۲}

۵. اجبار محتکر به فروش اجناس با تعیین سقف قیمت: هیچ اختلافی بین فقها نیست که حاکم می تواند محتکر را مادامی که از فروش اجناس خودداری می کند، به فروش اجناس احتکار شده اجبار کند، چه احتکار را مکروه و چه حرام بدانیم. ^{۲۳} بعضی در این مسئله ادعای اجماع ^{۲۴} و دسته ای دیگر ادعای عدم خلاف کرده اند. ^{۲۵}

اما اینکه حاکم ابتدئاً محتکر را به تعیین سقف قیمت اجناس خود اجبار کند، قول مشهور عدم جواز آن است. ^{۲۶} عده ای به جواز ابتدائی آن قائل شده اند بدین صورت که اجناس علی رغم میل مالک و مطابق صلاح دید حاکم قیمت گذاری شوند. ^{۲۷} گروهی جواز قیمت گذاری را اختیار کرده اند مشروط بر اینکه مالک،

۲۱. فقه الرضا(ع)، ص ۲۴۸؛ المقنع، ص ۳۵۱.

۲۲. السرائر، ج ۲، ص ۷۱۲؛ قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۱۷۳؛ اللمعة اللمشقية في فقه الاماميه، ص ۲۰۱؛ مسالک الافهام، ج ۹، ص ۵۳۵-۵۳۶؛ جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۱۶۴.

۲۳. المبسوط في فقه الاماميه، ج ۲، ص ۱۹۵؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۴۸۵؛ مستند الشيعه، ج ۱۴، ص ۵۱؛ البيع، امام خميني، ج ۳، ص ۶۱۲.

۲۴. المهذب البارع، ج ۲، ص ۳۷۰؛ رياض المسائل، ج ۸، ص ۱۷۵.

۲۵. التنقيح الرائع، ج ۲، ص ۴۲؛ الحدائق الناضره، ج ۱۸، ص ۶۴.

۲۶. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ص ۳۷۴؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۲۱.

۲۷. المقنعه، ص ۶۱۶؛ الكافي في الفقه، ص ۳۶۰؛ المراسم العلويه، ص ۱۸۲.

تعدی و اجحاف کرده باشد و در صورتی که بدون اجحاف باشد، قائل به عدم جواز قیمت گذاری شده اند.^{۲۸} (ر. ک: مدخل احتکار)

۶. اجبار مردم به فریضه حج و زیارت قبر پیامبر(ص)، در صورت ترك عمدی آن: مشهور می گویند اگر مردم به انجام فریضه حج و زیارت قبر پیامبر(ص) بی اعتنا شده و آن را ترك کردند، حاکم می تواند آنان را به انجام دادن این فریضه مجبور کند.^{۲۹}

در خصوص زیارت قبر پیامبر مکرم(ص) بعضی از فقها قائل اند که اجبار مردم بر زیارت قبر پیامبر(ص) اگر برای آنها مشقت نداشته باشد، واجب است.^{۳۰} قدر متیقن از ظاهر عبارات بسیاری از فقهای امامیه جواز اجبار است نه وجوب آن؛^{۳۱} زیرا عمده روایات در این مورد، به بیشتر از جواز اجبار از ناحیه حاکم اشاره ای ندارد.

۷. اجبار ممتنعان از پرداخت زکات و خمس: بسیاری از فقهای شیعه^{۳۲} از جمله علامه حلی در قواعد و مختلف و شهید اول در دروس و شیخ انصاری در

۲۸. الوسيله، ابن حمزه، ص ۲۶۰؛ مختلف الشیعه، ج ۵، ص ۷۲-۷۳؛ الدروس الشرعیه، ج ۳، ص ۱۸۰؛ التنقیح الرائع، ج ۲، ص ۴۳؛ جامع المقاصد، ج ۴، ص ۴۲.

۲۹. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۲۸۵؛ المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱، ص ۳۸۵؛ تذکرة الفقهاء، ج ۸، ص ۴۴۴؛ الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۴۷۳؛ جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۵۱؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۰، ص ۷-۸.

۳۰. تذکرة الفقهاء، ج ۸، ص ۴۴۴؛ جامع المقاصد، ج ۳، ص ۲۷۳؛ النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۲۸۵؛ المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱، ص ۳۸۵؛ کشف الرموز، ج ۱، ص ۳۸۸؛ مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۲۶۰؛ جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۵۱.

۳۱. الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۴۷۳؛ رسائل المحقق الکرکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۷۴؛ مستند الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۰-۳۳۱.

۳۲. قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۳۵۶؛ مختلف الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۰؛ الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۲۲۹؛ کتاب الزکاه، شیخ مرتضی انصاری، ص ۶۹؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۴۳.

کتاب زکاة و محقق نجفی در جواهر قائلند که حاکم می تواند کسی را که از پرداخت زکات و خمس خودداری می کند، به پرداخت آن مجبور کند، بلکه در این مسئله ادعای عدم خلاف شده است^{۳۳}. گروهی از فقها، خراج و امثال آن از حقوق عمومی را ملحق به این حکم کرده و خمس را نیز در این حکم^{۳۴} شریک دانسته اند. مشهور فقها که قائل به جواز اجبار شده اند، برای اثبات مدعای خود به بعضی از روایات خاص استدلال کرده اند از جمله:

خبر ابان بن تغلب از امام صادق(ع) در خصوص ممتنع زکات: «دماں فی الاسلام حلال من الله عزّ وجلّ... و مانع الزکاة یضرب عنقه^{۳۵}؛ دو خون در اسلام از ناحیه خدای عزّ وجلّ حلال شمرده شده است... مانع از زکات باید گردن زده شود»، و بعضی از روایات مربوطه به مماطل - کسی که در ادای دین خود امروز و فردا می کند - بعد از الغای خصوصیت از دین و حقوق شخصی^{۳۶}.

همچنین استدلال شده است به اینکه زکات مالی متعین برای فقرا در دست مالک است که امام می تواند مالک را بر تقسیم مال مشترک و رساندن آن به فقرا اجبار کند^{۳۷}. و کسانی نیز قائلند که وجوب اجبار بر حاکم و فقیه نیز^{۳۸} واجب است و عده ای هم گفته اند که اجبار ممتنع زکات بر غیر حاکم از جمله مستحق زکات و اجنبی نیز به عنوان وجوب کفایی واجب است^{۳۹}. این گروه به ادله امر به معروف و

۳۳. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۴۳.

۳۴. الفنائم، ج ۴، ص ۲۱۲؛ العروة الوثقی، ج ۴، ص ۲۳۶؛ کتاب الخمس، مرتضی حائری، ص ۹۲۰.

۳۵. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳، باب ۴ از ابواب ما تجب فیہ الزکاة، ح ۶.

۳۶. همان، ج ۱۸، ص ۳۳۴، باب ۸ از ابواب الدین، ح ۴.

۳۷. المعترف فی شرح المختصر، ج ۲، ص ۵۶۰.

۳۸. الفنائم، ج ۴، ص ۲۱۲؛ کتاب الخمس، مرتضی حائری، ص ۹۲۰-۹۲۸.

۳۹. القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۶.

نهی از منکر و نیز روایت ابان بن تغلب از امام صادق(ع) که پیشتر گذشت، استناد کرده اند، مضافاً به اینکه این مورد از مواردی است که شخص می تواند دیگری را مجبور کند. در مقابل این دیدگاه، کسانی قائلند که فقیه حق ندارد کسی را که از پرداخت زکات و سایر حقوق واجب امتناع کرده، بر ادای آنها اجبار کند. نظر اینان مبتنی بر مبنای عدم ولایت فقیه بر اموال و جان مردم است مگر از باب تصدی امور حسبه^{۴۰}،^{۴۱} (ر. ک: مدخل زکات و خمس).

۸. اجبار شریک ممتنع به تقسیم مال مشترك: دیدگاه مشهور فقها این است که حاکم می تواند کسی از شرکا را که از قسمت کردن مال مشترك امتناع می کند - در صورتی که یکی از شرکا خواهان تقسیم باشد - مجبور به تقسیم مال مشترك کند. البته این مال مشترك باید بدون اینکه تقسیم آن سبب اضرار به یکی از شرکا شود، قابل تقسیم باشد. دلیل بر اجبار به تقسیم در این گونه اموال، قاعده وجوب ایصال حق به مستحق است بدون ضرر و اضرار. در اموال مشترکی که در تقسیم آن ها ضرر و زیانی متوجه شرکا شود اجبار بر قسمت کردن آن جایز نیست.^{۴۲} (ر. ک: مدخل قسمت)

۴۰ مصباح الفقاهه، ج ۵، ص ۵۲.

۴۱. حسبه، مفرد است و جمع آن حسب آمده است و حسب هم به معنای محاسب آمده است و حسبه در اصطلاح حقوقی به اموری گفته می شود که دادگاه ها باید بدون ملاحظه اینکه در مورد آنها اختلاف و مرافعه ای وجود دارد یا نه، رسیدگی و تصمیمی اتخاذ کنند و امور حسبی، اموری اند که اقدام مقامات رسمی در آنها حاجت به شکوائیه و تظلم ندارد، بلکه مقامات صلاحیت دار باید ارتجالاً متعرض و متصدی و مباشر آن امور شوند.

۴۲. المبسوط في الفقه الاماميه، ج ۸، ص ۱۳۵؛ ج ۳، ص ۱۱۹؛ الخلاف، ج ۶، ص ۲۲۹، م ۲۷؛ شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۲، ج ۴، ص ۱۰۱؛ اللعة الدمشقية، ص ۹۲-۹۳؛ مسالك الافهام، ج ۴، ص ۳۱۹؛ مفاتيح الشرائع، ج ۳، ص ۸۷؛ جواهر الكلام، ج ۲۶، ص ۳۰۹.

۹. اجبار مدعی علیه به پاسخگویی در صورت امتناع: اگر مدعی علیه بعد از طرح مرافعه در مجلس قضا سکوت کند، حاکم می تواند او را به جواب دادن ملزم کند؛ زیرا سکوت جواب نیست و فرض این است که حق دعوا به جواب او تعلق گرفته است، پس اگر عناد بورزد و از پاسخ دادن امتناع کند، گفته شده است که مجبور به جواب دادن می شود.^{۴۳}

۱۰. اجبار کافر به فروش قرآن کریم: مشهور فقها گفته اند که تملک کافر نسبت به مصحف کریم صحیح نیست، اما اگر به هر عنوان قائل به حیات کافر بر مصحف شویم، مثلاً انتقال مصحف از طریق ارث به وی صورت گرفته باشد، باز حاکم می تواند کافر را به فروش آن مجبور کند.^{۴۴} (ر. ک: مدخل مصحف).

مصادیق دیگری از اجبار حاکم وجود دارد که مورد بحث و مناقشه فقهاست، از جمله: حاکم می تواند کسی را که سبب نجس شدن مصحف کریم شده است و از تطهیر آن امتناع می ورزد مجبور کند تا آن را تطهیر کند و از مال او برای این کار هزینه می شود.^{۴۵} اجبار مدین - بدهکار - به ادای دیونش اگر ممانعه و امتناع کند. (ر. ک: مدخل دین)

اجبار مفلس - ورشکسته - به فروش خانه اش یا به کسب و کار. (ر. ک: مدخل تفلیس).

۴۳. المقننه، ص ۷۲۵؛ مراسم العلویه، ص ۲۳۰، الخلاف، ج ۶، ص ۲۳۸، م ۳۷؛ قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۴۴۰؛ مختلف الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۱؛ جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۰۷.
۴۴. ر. ک: المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، ص ۶۲؛ تحریر الاحکام الشرعیه، ج ۲، ص ۲۶۱؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۱۰۱۵، چاپ سنگی؛ مسالک الافهام، ج ۳، ص ۸۸-۸۹؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲۰؛ کتاب المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، ج ۲، ص ۱۶۲.

۴۵. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ مستمسک العروة، ج ۱، ص ۵۱۹-۵۲۰؛ التتبیح فی شرح العروة الوثقی، کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۳۲۴ و ۳۲۷.

اجبار کسی که اسلام آورده و بیشتر از چهار زن دائمی دارد به طلاق مازاد بر چهار زن (ر. ک: مدخل نکاح).

اجبار قرض دهنده به گرفتن حق خود وقتی موعد آن فرا رسیده و مدیون نیز تمکن داشته باشد (ر. ک: مدخل دین).

اجبار زوج را به دادن مهریه زوجه و اجبار زوجه بر تمکین پس از گرفتن مهریه. (ر. ک: مدخل مهر و نکاح)

اجبار از سوی افراد

بیان شد که شارع مقدس به بعضی از افراد در حالات و شروط خاصی، حق مجبور کردن دیگران را عطا کرده است که اهم مصادیق آن عبارت است از:

۱. حق ولی برای اجبار به ازدواج

هیچ گونه اختلافی بین فقهای امامیه وجود ندارد در اینکه شارع به ولی - پدر و جد پدری - حق اجبار به نکاح را نسبت به کسانی که متولی امور آنهاست؛ مانند افراد صغیر و سفیه و مجنون، چه مذکر باشند و چه مؤنث و چه باکره باشند و چه غیر باکره تجویز کرده است.^{۴۶} اقوال علمای امامیه راجع به سلطه ولی بر مجبور کردن باکره رشیده به نکاح، مختلف است. بعضی مطلقاً قائل به ثبوت حق برای ولی در اجبار کردن باکره رشیده به نکاح شده اند، چه نکاح دائم باشد و چه نکاح منقطع.^{۴۷} گروهی دیگر مطلقاً قائل به سقوط حق ولی در اجبار باکره رشیده اند.^{۴۸} برخی بین

۴۶. مسالک الافهام، ج ۷، ص ۱۱۸-۱۲۲؛ جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۱۷۰-۱۷۹؛ کتاب النکاح، شیخ مرتضی انصاری، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، ص ۴۳۷-۴۳۸؛ مستند العروة الوثقی، کتاب النکاح، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۴۸.

۴۷. الهدایة، ص ۲۶۱؛ الخلاف، ج ۴، ص ۲۵۵-۲۵۶؛ المهذب، ج ۲، ص ۱۹۳؛ الحدائق الناضره، ج ۲۳، ص ۲۱۱.

۴۸. المقنعه، ص ۵۱۰؛ مسائل الناصریات، ص ۳۳۲؛ کتاب السرائر، ج ۲، ص ۵۶۱.

ازدواج دائم و منقطع تفصیل داده و حق اجبار را برای ولی فقط در عقد دائم می دانند و برخی دیگر بر عکس، حق اجبار را برای ولی فقط در عقد منقطع می دانند نه در دائم^{۴۹}.

۲. حق مرد برای اجبار همسر مطلقه رجعیه خود به رجوع

شارع به زوج حق داده است که همسر مطلقه رجعیه خود را مجبور به رجوع کند، بدین معنا که مرد می تواند در اثنای عده همسر رجعی خود، به وی رجوع کند، هر چند همسر مطلقه راضی به رجوع نباشد یا حتی از رجوع زوج آگاه نباشد.^{۵۰} این حق زوج فقط در مدت عده مطلقه است و بعد از انقضای عده حق رجوع ندارد و زوجه از وی جدا می شود و می تواند با دیگری ازدواج کند. (ر. ک: مدخل رجعت).

۳. حق مرد برای اجبار همسر خود به آراستگی

از جمله اموری که شارع مقدس حق اجبار را برای زوج نسبت به همسرش تجویز کرده این است که زوج حق دارد همسرش را ملزم به آراستگی و زدودن اشیاء نامطبوع از خود کند که باعث کاهش لذت بردن شوهر از همسر می شود، مثل زایل کردن بوی بد بدن و موهای زاید و بلندی ناخن ها و امثال آن. وجه استدلال برای اجبار در این مورد آن است که وجود اوصاف و حالات نامطبوع در زوجه موجب نقص التذاد زوج می شود که حق زوج بر زوجه است برای استیفای این حق خود، همسرش را به ازاله آنها مجبور کند. بعضی از فقها در این مسئله قائل به تفصیل شده اند، در اموری که مانع از استمتاع است حق اجبار را برای زوج ثابت می دانند و در اموری که مانع از استمتاع نیست دو قول وجود دارد.^{۵۱}

۴۹. ر. ک: الحدائق الناضرة، ج ۲۳، ص ۲۱۱.

۵۰. المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۵، ص ۱۰۳؛ احکام النساء از سلسله مؤلفات شیخ مفید، ص ۴۳.

۵۱. المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۴، ص ۲۱۱؛ کشف اللثام، ج ۷، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۵۸.

پنجم: آثار و نتایج اجبار

پیشتر اشاره کردیم که اجبار از نظر حکم شرعی آن به اجبار به حق و اجبار به ناحق تقسیم می شود. فقها اتفاق نظر دارند بر اینکه اجبار به حق، منافاتی با اختیار و اطاعت شرعی ندارد و گرنه اجبار بی فایده خواهد بود؛ مثلاً هرگاه حاکم ممتنع زکات را به پرداخت آن مجبور کند، این زکات صحیح خواهد بود، همچنین هرگاه حاکم مدیون مماطل را به پرداخت دین خود اجبار کند و مال مدیون را بگیرد و به طلبکاران وی بدهد، اخذ این مال از سوی طلبکاران صحیح خواهد بود.

اما در مورد اجبار به ناحق، آثار آن به اختلاف قول و فعلی که اجبار بر آنها واقع می شود مختلف است. بنابر این، آثار اجبار در اقرارات با آثار آن در عقود و تصرفات یا در بعضی از افعالی که از فرد مجبور صادر می شود - خواه آن افعال فی ذاته حلال باشند یا حرام - متفاوت خواهد بود چنانکه شیخ جعفر کاشف الغطاء می فرماید:

هیچ عبادت و عقد و ایقاعی با اجبار صحیح نیست، مگر آنکه بر مکلف واجب باشند و او با اختیار از انجام آنها امتناع کند، در این صورت حاکم وی را مجبور به آنها می کند. این اجبار حاکم، جایگزین اختیار و قصد و نیت مکلف خواهد شد... ۵۲.

از آن جا که مفهوم اجبار داخل در دایره اکراه به معنای گسترده تر آن است که ناظر به آثار معاملات و تصرفات می باشد، تفصیل این آثار از جهت صحت و نفوذ معاملات و تصرفات و از جهت تاثیر آنها در افعال محرمه و رفع حرمت و عقوبت از آنها یا تاثیر آنها در واجبات و طاعات از جهت اجزاء و امثال، در بحث از مدخل «اکراه» خواهد آمد. (ر. ک: مدخل اکراه).